

نکته‌هایی برای

مبلغان

گر متاع سخن، امروز کساد است «کلیم»

تازه کن طرز که در چشم خریدار آید

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن، نوآر که نوراً حلاوتی است دگر

قالب این خشت به آتش فکن

خشت نواز قالب دیگر بزن

بدین منظور، بر آن شدیم تا»

نکته‌هایی تبلیغی را که به نظر ما این

گونه هستند و در موضوعات و

زمینه‌های گونه‌گونند، بیان و تبیین کنیم

و پیش از این نکته‌ها، به چند نکته نیز

اشاره نماییم و بر آن تأکید داشته باشیم:

طلیعة سخن:

بس نکته با تو گویم شاید ندیده باشی

تا دسته دسته نرگس زین باغ چیده باشی

اگر از این قلمزن - با پیشینه‌ای

حدود ربع قرن حضور در عرصه تبلیغ

دین و بدون قصد خود نمایی - بپرسند

که یکی از مهمترین رمزهای موفقیت

و عوامل جذابیت یک مبلغ دینی

چیست، بی‌درنگ و بی‌گمان - در حالی

که ابیات زیرین را بر لبان خویش

زمزمه می‌کند - پاسخ خواهد داد: «بیان

نکته‌های نو و پُر ارز و تبیین نکته‌های

نغز و پُر مغز»:

کسانی که نکته‌هایی را از آنان فرا گرفته‌ایم و یا فرا خواهیم گرفت، قدر دانی و سپاسگذاری نماییم و پاداش همگان را از خداوند رحیم و کریم بخواهیم.

هرچند گفته‌اند:

اگر هست مرد از هنر بهره‌ور

هنر خود بگوید نه صاحب هنر

و گفته‌اند:

بهار آن است که خود ببوید

نه آنکه تقویم بگوید؛

چشمان امید ما نیز می‌گوید که این

«نکته‌ها»، شما را مطبوع می‌آید و

مقبول می‌افتد.

نکته ۱

برخی بر این پندارند که عبارت «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَائِ الشُّهَدَاءِ» حدیث نیست و در کتاب‌های حدیثی ما دیده نشده است. و برخی دیگر که آن را حدیثی از معصوم علیه السلام می‌دانند، گاه به صورت «مداد (یا قلم) دانشمندان از خون شهیدان برتر است» ترجمه و معنا می‌کنند. باید توجه داشت که مضمون این عبارت، از «امام صادق علیه السلام» است و در یکی از کتاب‌های چهارگانه و گرانسنگ حدیثی

۱. شماری از نکته‌هایی که قلمی می‌کنیم، مربوط به عرصه «تبلیغ با گفتار» و شماری دیگر از آن‌ها مربوط به «تبلیغ با نوشتار» و یا «تبلیغ با رفتار» است.

۲. برخی از نکته‌هایی که به نگارش در می‌آوریم، ممکن است ساده و کوتاه باشند؛ اما نو و مهم هستند.

۳. تعدادی از نکته‌هایی که می‌آوریم، امکان دارد برای برخی از مبلغان دینی، زیره به کرمان بردن باشد؛ اما برای مخاطبان و مستمعان آنان، زیره به تهران بردن است.

۴. حتماً مأخذ و مدرک نکته‌هایی را که باید مستند باشند، به خاطر بسپاریم تا در هنگام بیان و تبیین آن‌ها برای دیگران، سخنی بی‌مأخذ و بی‌مدرک نگفته باشیم.

۵. ما نیز چشم به راه نکته‌های سودمند و مأخذمند شما در همه زمینه‌ها هستیم و برای دیدارشان لحظه شماری می‌کنیم.

۶. بر خویشتن نه فقط وظیفه که فریضه نیز می‌دانیم تا پیشاپیش از همه

آن وسیله، مطالب خود را می‌نوشته‌اند و به تعبیر دیگر، «مداد» مطروف برای وسیله نوشتن است نه ظرف برای آن. به همین جهت هم، در حدیث پیشگفته، این مایع نوشتن را با خون شهیدان که مایع است، مقایسه و ارزشگذاری کرده‌اند و خداوند کریم در قرآن مجید نیز به آب دریا که مایع است، مثال زده و فرموده است: ﴿قُلْ لَوْ كَانُ الْبَخْرُ مِدَادًا لِلْكَلِمَاتِ رَبِّي...﴾؛ «بگو: اگر دریا برای سخنان پروردگارم مرکب می‌بود،...»

از همین روی و رأی، ترجمه و معنای صحیح این حدیث شریف بدین گونه خواهد بود:

«آن هنگام که روز رستاخیز شود، خدای بزرگ مردمان را در سرزمینی گرد هم آورد و ابزارهای سنجش بر نهند. و چون خون‌های شهیدان با مرکب قلم دانشمندان بسنجند، مرکب قلم دانشمندان بر خون‌های شهیدان برتری یابد.»

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، تصحیح علی اکبر غفاری، ۴ جلد، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۹۸، ح ۵۸۵۳.

شیعه، یعنی «کِتَابٌ مِنْ لَا یَحْضُرُهُ الْفَقِیْه» اثر مُحَدِّثٌ صَادِقٌ وَ صَدُوقٌ شِیْعِی، «شیخ صدوق»، نقل شده و سپس در کتاب‌های دیگری، مانند «بحار الانوار» نیز آمده است؛ اما متن کامل و دقیق این حدیث پُر اَرَز و پُر مَغْز بدین گونه است:

﴿إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَرَّوَجَلِ النَّاسِ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَوُضِعَتِ السَّمَوَاتُ فِي قَتَوْرٍ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَيَرْجِعُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ﴾^۱

یکی از اشتباهات بزرگی که ممکن است در ترجمه یک متن عربی و بویژه در ترجمه آیات و روایات صورت بگیرد، این است که یک واژه عربی را که در زبان فارسی نیز کاربرد دارد، به همان معنا و مفهومی که در زبان فارسی رایج یا رایج‌تر است ترجمه و معنا نماییم، در صورتی که گاه امکان دارد ترجمه و معنای آن واژه عربی بدین گونه نباشد.

یکی از این واژگان، واژه «مداد» است که در این حدیث شریف به معنای «مداد» یا «قلم» و یا «وسیله نوشتن» نیست؛ بلکه به معنای «مرکب» و «جوهر» قلم و مایعی است که وسیله نوشتن، مانند نی، را در آن می‌زده یا به آن آغشته می‌کرده‌اند و سپس با

نکته ۲

است.

یکی از سخنانی را که بسیار مشهور است و بویژه در دهه فجر، فراوان از آن استفاده می‌کنند و آن را در روزنامه‌ها و نشریات می‌نویسند و گاه از صدا و سیما پخش می‌نمایند و به بنیانگذار جمهوری اسلامی، «حضرت امام خمینی علیه السلام» نسبت می‌دهند، این سخن است:

«انقلاب ما انفجار نور بود.»

شایان ذکر است که این سخن نه بدین گونه و نه از ایشان بوده است؛ بلکه این سخن از «یاسر عرفات» بوده است که در اوایل انقلاب اسلامی به ایران آمده و به محضر حضرت امام علیه السلام رسیده و درباره انقلاب اسلامی ایران به ایشان عرض کرده بود: «آن‌ها (دشمنان انقلاب اسلامی) می‌گویند زلزله‌ای رخ داده، ما می‌گوییم که انفجار نور روی داده.»^۱ باید گفت که «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام» در پاورقی صفحه ۱۸۱ از جلد ششم «صحیفه امام» چنین نوشته‌اند:

عبارت «انقلاب ما انفجار نور بود» که غالباً در شعارها استفاده می‌شود، برگرفته از اظهارات فوق می‌باشد که به اشتباه به عنوان سخن امام خمینی علیه السلام تلقی شده

نکته ۳

شماری از مبلغانی که در موضوع «روش تربیت کودک» سخن می‌گویند و یا قلم می‌زنند، به حدیث جالبی از پیامبر محبوب خدا صلی الله علیه و آله اشاره و استناد می‌کنند که بدین گونه است:

«مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَضَابَّ لَهُ؛^۲

نزد هر کس کودکی باشد، باید با او کودکانه رفتار نماید.»

بعضی از مبلغانی که جذابتر و خوش ذوق‌ترند، پس از ذکر این نکته که در حدیث یاد شده، پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده‌اند: «مَنْ كَانَ لَهُ صَبِيٌّ؛ هر کس دارای کودکی باشد.» تا فقط این حدیث و این گونه رفتار، شامل پدران و مادران گردد؛ بلکه فرموده‌اند: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ؛ هر کس نزد او کودکی باشد.» تا شامل دیگران، مانند معلمان و مربیان، نیز شود، به شعری زیبا

۱. صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی علیه السلام)، تدوین و تنظیم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۲۲ جلد، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۱۸۱.
۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۴۸۳، ح ۴۷۰۷.

هم استشهاد می‌کنند، و گاه آن را به «سعدی» نسبت می‌دهند و به صورت زیر می‌خوانند:

چون که با کودک سروکارت فتاد

پس زبان کسودکی باید گشاد

گفتنی است این بیت شعر از «سعدی» نیست؛ بلکه از «مولوی» است و به صورتی هم که نوشته شده، نیست؛ زیرا در نسخه‌های گوناگون «مثنوی» بدین گونه آمده است:

چون که با کودک سروکارم فتاد

هم زبان کودکان باید گشاد

نکته ۴

یکی از فضیلت‌های حوزه می‌گوید:

روزی برای زیارت به حرم امام رضا علیه السلام مشرف شدم. اتفاقاً دیدم که سه تن از علمای طراز اول مشهد در گوشه حرم نشسته‌اند و به خواندن نماز و دعا و زیارت مشغول هستند. به خود گفتم که خوب است از فرصت به دست آمده استفاده کنم و از هر یک از آنان به طور جداگانه این پرسش را بکنم که اگر انسان بخواهد فقط یک حاجت و درخواست از امام رضا علیه السلام داشته باشد تا حضرت نیز فقط همان را مستجاب نماید، چه حاجت و درخواستی

را از امام داشته باشد؟

همین کار را کردم و در فرصت مناسبی این پرسش را از عالم اولی نمودم. ایشان فرمودند: «از امام رضا بخواهید که شما عاقبت به خیر شوید.»

در گوشه‌ای دیگر از حرم به سراغ عالم دومی رفتم و همان پرسش را کردم. با کمال تعجب، ایشان نیز فرمودند: «از امام رضا علیه السلام بخواهید که شما عاقبت به خیر شوید.»

در گوشه دیگری از حرم به سراغ عالم سومی رفتم و باز همان پرسش را نمودم. با کمال اعجاب و تعجب، ایشان نیز فرمودند: «از امام رضا بخواهید که شما عاقبت به خیر شوید.»

امیدوارم که خداوند بزرگ به حق آقا امام رضا علیه السلام همه ما را عاقبت به خیر فرماید.

خدا یا چنان کن سرانجام کار

تو خوشنود باشی و ما رستگار

نکته ۵

امروزه کمتر کسی از شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام را می‌توان یافت که اهل نماز و دعا و زیارت باشند و کتاب شریف «مفاتیح الجنان» اثر مرحوم حاج

متمسک به احادیث اهل بیت رسالت علیهم السلام، «عباس بن محمد رضا القمی» - ختم الله لهما بالحسنى و السعادة - که بعضی از اخوان مؤمنین از این داعی درخواست نمودند که کتاب «مفتاح الجنان» را که متداول شده بین مردم مطالعه نمایم و آنچه از ادعیه آن کتاب که سند دارد ذکر نمایم و آنچه را که سندش به نظرم نرسیده ذکر نمایم و اضافه کنم بر آن بعض ادعیه و زیارات معتبره که در آن کتاب ذکر نشده. پس احقر خواهش ایشان را اجابت نموده و این کتاب را به همان ترتیب جمع آورده و نامیدم آن را به «مفاتیح الجنان»....

نکته ۶

در سلام و خطاب به امام مهدی علیه السلام عرضه می داریم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاصَالِحِ الْمَهْدِيِّ!» یا هنگام توسل به آن حضرت می گوئیم: «یا أَبَاصَالِحِ الْمَهْدِيِّ أَذْرِكُنَا».

آیا در روایات ما کتبه «أباصالح» به گونه ای مستقیم و صریح و منصوص برای حضرت مهدی علیه السلام به کار رفته است؟

شایان گفتن است آنچه نگارنده در این باب تاکنون به آن دست یازیده، این گونه است که «شیخ صدوق» روایتی را از

شیخ عباس قمی علیه السلام را در خانه نداشته و هنگام خواندن نماز و دعا و زیارت، از آن استفاده نکرده و بهره نبرده باشند؛ اما باید گفت شمار فراوانی از اینان، یا تلفظ درست نام این کتاب و یا معنای درست آن را نمی دانند که در اینجا به هر دو اشاره می کنیم:

تلفظ درست نام این کتاب «مَفَاتِيحُ الْجَنَانِ» است و نه «مَفَاتِيحُ الْجَنَانِ» یا «مَفَاتِيحُ الْجَنَانِ»؛ زیرا ترجمه و معنای درست آن، «کلیدهای (ورود به) بهشت ها» است که مورد نظر نویسنده بوده، با محتوا و مطالب کتاب او نیز تناسب و همخوانی دارد و «جنان» - همانند کلمه «جَنَات» - جمع کلمه «جَنَّت» و به معنای «بهشت» است؛ ولی «جَنَان» به معنای «دل؛ درون هر چیزی؛ شب؛ تاریکی شب» و «جَنَان» هم به معنای «سپر» است که این معانی، مورد نظر نویسنده نبوده، با محتوا و مطالب کتاب او نیز تناسب و همخوانی ندارند.

روشن است که «مَفَاتِيحُ» نیز جمع کلمه «مِفْتَاح» = کلید است و مرحوم «حاج شیخ عباس قمی» در مقدمه کتاب «مَفَاتِيحُ الْجَنَانِ» خویش چنین می نگارد:

«چنین گوید این فقیر بی بضاعت و

شخصی شریف و درستکار به نام «امیر اسحاق استرآبادی» در زمان مازندگی می‌کرد که در میان مردم به داشتن «طبی الارض» مشهور بود. وی در سفری به اصفهان آمد و من علت این شهرت را از خودش پرسیدم و وی چنین گفت: یک بار من در سفر حج از قافله خود جاماندم و راه را گم کردم به گونه‌ای که بسیار نگران و تشنه و از زندگی ناامید شدم. من هم ندا کردم و گفتم: «یا صالح! یا صالح! اُزشدونا إلی الطریق یزحمتکم الله». ناگهان از دور، جوانی خوش سیما، پاک جامه، سبزه‌گون، در چهره بزرگان و سوار بر اشتر به سویم آمد در حالی که همراه خود مشککی داشت. به آن جوان سلام کردم و او نیز پاسخم را داد و گفت: تشنه هستی؟ گفتم: آری. از آن مشک به من داد و من آن را نوشیدم. آن‌گاه پرسید: می‌خواهی به قافله خود ملحق شوی؟ گفتم: آری. مرا بر اشتر خویش سوار کرد و به سوی مکه حرکت نمود. من

امام صادق علیه السلام بدین مضمون نقل فرموده است:

«إِذَا ضَلَلْتَ عَنِ الطَّرِيقِ قُنَاد: يَا صَالِح - أَوْ يَا أَبَا صَالِح - أَزْشِدُونَا إِلَى الطَّرِيقِ يَزْحَمْتُمْ اللهُ؛ هرگاه راه [خود] را گم کردی، اینچنین بگو: ای صالح! (یا) ای ابا صالح! راه را به ما نشان دهید. خداوند مهر خویش را نصیب شما کند.»

ایشان سپس اضافه می‌کند: «وَرَوَى أَنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ لَهُ حِمَزَةٌ؛ و نیز روایت شده است که [از سوی خدا] خشکی‌ها دارای وکیل و مأموری به نام «صالح» و دریاها دارای وکیل و مأموری به نام «حمزه» هستند.»

این روایت در کتاب‌های «مَحَابِسِن»، جلد ۲، صفحه ۱۱۰ و «مکارم الاخلاق»، جلد ۱، صفحه ۵۵۱ و «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۲۴۶ و جلد ۱۰۰، صفحه ۱۱۲ نیز آمده است.

شایان گفتن است که علامه محمد باقر مجلسی رحمته الله در کتاب شریف «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۱۷۵ و در فصل «کسانی که در زمان‌های نزدیک به خودش امام زمان علیه السلام را دیده‌اند»، حکایتی را از مرحوم پدرش علیه السلام و بدین مضمون نقل می‌کند:

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، تصحیح علی اکبر غفاری، چهار جلد، چاپ دوم، قم، انتشارات دفتر اسلامی، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۹۸.

گفتنی است که دو حکایت دیگر همانند حکایت مذکور در کتاب شریف «بحار الانوار»، جلد ۵۳، صفحه ۲۹۳ و ۳۰۰ نیز آورده شده است.

این قلمزن - غیر از آنچه گفته شد - چیز دیگری را در این موضوع تاکنون ندیده است، هر چند خود بخوبی می داند که همواره: «ندیدن، دلیل بر نبودن نیست»؛ اما گاه نیز: «نبودن، دلیل بر ندیدن است».

به هر روی و رأی، به پایان آمد این نکته، حکایت همچنان باقی و باید «مولوی» گونه این گونه نیز گفت:

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن

مصلحتی تو ای تو سلطان سخن

* * *

گر خطایی آمد از مادر وجود

چشم می داریم در عفو از ودود

امتحان کردم سرا معذور دار

چون ز فعل خویش گشتم شرمسار

نکته ۷

آیا هنگامی که می گوئیم: «یا ابا صالح المهدی!» یا «یا ابا صالح المهدی!» اعراب و حرت «فتحه» و یا «کسره» بدرستی برای کلمه «صالح» به کار رفته و طبق قواعد دستور زبان عربی است؟

طبق عادت خود، شروع به خواندن حرز معانی کردم و او گاهی می گفت: اینجا را اینچنین بخوان تا اینکه زمانی نگذشت و به مکه رسیدیم. آن شخص به من گفت: پیاده شو. من پیاده شدم؛ اما همین که برگشتم و نگاه کردم، وی را ندیدم. در این هنگام، متوجه شدم که آن شخص حضرت قائم علیه السلام بوده است و تأسف خوردم که چرا وی از من جدا شد و من او را نشناختم.

پس از هفت روز، قافله ما آمدند و مرا در مکه دیدند در حالی که فکر می کردند من از دنیا رفته ام. بدین جهت بود که من به داشتن «طی الارض» مشهور شدم.

آن گاه مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در ذیل آن، چنین می نگارند: «ابا صالح» کنیه امام زمان علیه السلام نزد بسیاری از عرب هاست که در اشعار و مرثیه ها و استغاثه های شان نیز آن را به کار می برند و «ظاهر» این است که کنیه مذکور را از همین حکایتی که گفته شد، برگرفته اند.

سپس، ایشان به خدشه ای که ممکن است دیگران بر این کرامت وارد کنند و بگویند پدید آمدن چنین کرامتی از سوی اولیای خدا و صالحان - نه امام زمان علیه السلام - نیز امکان دارد، پاسخ می دهند.

برخی از مراجع تقلید در این باره چنین فرموده‌اند:

در روایت معروف «دَعْبِلْ خُزَاعِي»، شاعر اهل بیت علیهم‌السلام، آمده است هنگامی که وی قصیده معروف «مدارس آیات» را در محضر امام رضا علیه‌السلام خوانده و به این بیت شعرش رسید:

خُتْرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ

يَقُومُ عَلَيَّ اسْمُ اللَّهِ وَالْبِرْكَاتِ
امام رضا علیه‌السلام دست مبارک خویش را بر سر نهادند و به احترام آن حضرت از جای خود برخاستند و فرَج حضرت ولی عصر علیه‌السلام را از خداوند بزرگ درخواست کردند.^۱

گر خدا خواهد و مقبول افتد، به نکته‌های دیگری در شماره‌های بعد اشاره خواهیم کرد.

بر اهل علم و ادب پوشیده نیست که در جمله «السَّلامُ عَلَیْکَ یا أبا صالح المهدی!»، کلمه «صالح» برای کلمه «أبا» مُضَافٌ الیه است و در نتیجه «مَجْرور» بوده، به صورت «أبا صالح» خوانده خواهد شد. و کلمه «المهدی» نیز برای «أبا صالح» صفت و در نتیجه با دارا بودن «الف و لام» و پیروی از اعراب موصوف خود، یعنی «أبا...»، دارای اعراب فتحه و به صورت «المهدی» خواهد بود.

با توجه به آنچه گفته شد، عبارت پیشگفته چنین خوانده خواهد شد:

«السَّلامُ عَلَیْکَ یا أبا صالح المهدی!»

و در حالت وقف و درنگ بر آخر عبارت، این گونه تلفظ خواهد شد:

«السَّلامُ عَلَیْکَ یا أبا صالحِینِ المهدی!»

نکته ۸

شماری از دینداران و ولایت‌مداران در هنگام شنیدن نام مبارک امام زمان علیه‌السلام دست خود را بر سر می‌نهند و به احترام ایشان از جای خویش برمی‌خیزند. آیا انجام دادن چنین کاری در شرع مقدس اسلام، وارد و در سیره اهل بیت علیهم‌السلام دیده شده است؟

۱ مجموعه استفتانات جدید، آیت الله ناصر مکارم شیرازی، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، دو جلد، چاپ دوم، قم، انتشارات مدرسه علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۳۲، س ۱۷۴۹، به نقل از الغدیر، علامه عبدالحسین امینی، ج ۲، ص ۳۶۱ و منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی، باب چهاردهم، فصل ششم.